



## حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق در بخش چهارم به اجمال، عیوب مشترک بین زن و مرد را ذکر فرمودند؛ عیوبی که مختص به مرد است که با این، زن می‌تواند فسخ کند، آن را بازگو کردند و در بیان عیوب مختص به زن که مرد می‌تواند فسخ کند به بخش «برص» رسیدیم.<sup>۱</sup> این را هم عنایت دارید چون فرق‌های فراوانی بین فسخ و طلاق هست از چند جهت هم فرق است؛ لذا مرد با اینکه طلاق «بیده»،<sup>۲</sup> هست حاضر نیست طلاق بدهد، می‌خواهد از حق فسخ استفاده کند که برای او آسهل است.

در جریان «برص» که از عیوب زن هست، مرحوم محقق اول «برص» را معنا می‌کنند - مستحضرید این گونه از تبیین‌ها تبیین لغوی است، اینها که نه دسترسی به پزشک حاذق داشتند و نه خود بیماری‌شناس بودند - فرمود: «و أما البرص فهو البياض الذي يظهر على صفحة البدن لغلبة البلغم و لا يقضى بالتسلط مع الاشتباه»؛<sup>۳</sup> «البرص ما هو؟» می‌فرمایند آن سفیدی که روی بدن در می‌آید، یک؛ و از جلد عبور می‌کند به گوشت می‌رسد، دو؛ اگر سوزن فرو کنند خون در می‌آید، سه؛ این با بعضی از بیماری‌های سفیدرنگ جلدی که به گوشت نمی‌رسد، یک؛ اگر سوزن فرو کنند آب خاص در می‌آید نه خون، دو؛ این بیماری با آن بیماری فرق می‌کند. «برص» آن بیماری

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۳۰۶: «يَبْدُو مِنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ».

۳. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۳.

اول است و این سفیدی بیماری دوم است؛ حالا منشأ آن بلغم هست یا سودا، آن را طبیب باید تشخیص بدهد. سابقاً براساس عناصر أربعه و اخلاط چهارگانه درمان می‌کردند؛ اما حالا دقیق‌تر شد. به هر حال این تفسیر لغوی است که به هیچ وجه کارساز نیست، عمده همان تشخیص پزشکی است که این «برص» است یا «برص» نیست. اگر زن مبتلا به «برص» بود، مرد با اینکه حق طلاق دست اوست، می‌تواند از فسخ استفاده کند و فسخ کند؛ این ادّعاست و این هم مورد توافق بسیاری از بزرگان هست.

روایات مسئله اگر بیشتر از جریان «جذام» نباشد، کمتر نیست و معارضی هم ندارد، لذا مورد عمل اصحاب است؛ منتها آن شبهه هم چنان باقی است که باید - إن شاء الله - درباره آن یک فکری بکنیم.

روایاتی که معارضی ندارد و یا اگر هم معارضی فرض شود به صورت اطلاق و تقیید، یا عام و خاص است که قابل درمان داخلی است چندتاست. وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۰۷، باب اول از ابواب عیوب چندتا روایت است که مسئله «برص» را سبب فسخ می‌داند.

روایت اول که «صحيحه صفوان» هست «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» این است که «الْمَرْأَةُ تُرَدُّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ». این عدد مفهوم ندارد، یک؛ چون در مقام تحدید است، بی مفهوم نیست، دو؛ حداکثر این است که بیش از این سبب ردّ و فسخ نیست، سه؛ به وسیله نصوص خاصه بیش از این تخصیص یا تقیید می‌پذیرد، چهار؛ این از راه‌های ابتدایی اجتهاد است، اینها را نمی‌گویند اجتهاد. فرمود به اینکه «الْمَرْأَةُ تُرَدُّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْقَرْنِ وَهُوَ الْعَقْلُ»، کی؟ «مَا لَمْ يَقَعْ عَلَيْهَا»؛ مادامی که آمیزش نشده باشد، «فَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup> حق فسخ ندارد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

روایت دوم این باب که مرحوم کلینی<sup>۱</sup> آن را از «رُفَاعَه» نقل می‌کند از امام صادق (سلام الله علیه) «تُرَدُّ الْمَرْأَةُ مِنْ الْعَقْلِ وَ الْبَرَصِ وَ الْجُذَامِ وَ الْجُنُونِ وَ أَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فَلَا».<sup>۲</sup> آنچه که به عنوان مفهوم عدد در روایات اول بود، این جا به صورت منطوق درآمده است. همان طوری که این منطوق مشکلی به بار نمی‌آورد، آن مفهوم بر فرض تمامیتش هم مشکلی بار نمی‌آورد؛ برای اینکه اینها در حد مطلق و مقیدند، «ماسوای» این، سبب فسخ نیست، بعضی از امور «بالتخصیص» یا «بالتقید» خارج شده است و همین روایت مرحوم کلینی را مرحوم شیخ باز از کلینی نقل کرده است.<sup>۳</sup>

روایت سوم این باب سخنی از «برص» نیست.<sup>۴</sup> روایت چهارم این باب سخنی از «برص» نیست.<sup>۵</sup> در روایت پنجم به این صورت آمده است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِذَا دُلِّسَتْ الْعَقْلَاءُ وَ الْبَرَصَاءُ وَ الْمَجْنُونَةُ وَ الْمُفْضَاةُ». این تدلیس برای اینکه اگر بگویند، او عالماً اقدام کرده است و حق فسخ ندارد، چون نگفته است و این عیب را اظهار نکرده است، تدلیس محسوب می‌شود؛ تدلیس عیب است، نه تدلیسی در قبال عیب. «إِذَا دُلِّسَتْ الْعَقْلَاءُ وَ الْبَرَصَاءُ وَ الْمَجْنُونَةُ وَ الْمُفْضَاةُ وَ مَنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ ظَاهِرَةً» - که این باید جزء عیوب بعدی مطرح شود - «فَإِنَّهُ تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ».<sup>۶</sup> در بحث جلسه قبل تعارض روایت پنج و روایت آخر همین باب یعنی روایت چهارده<sup>۷</sup> بیان شد؛ در آن جا دارد: «فَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ وَ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ»، این جا دارد: «مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ»؛ این

۱. نقله عن الكافي [و في تعلیقة الوسائل: لم نعثر علی الحديث فی الكافی المطبوع]، و أشار إلیه عن الاستبصار، ج ۳، ص ۲۴۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

۳. الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص ۲۴۶.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

۶. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

۷. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۱.

طلاق، طلاق اصطلاحی است؛ یعنی طلاق لازم نیست فسخ است، آن جا دارد «مِنْ غَيْرِ طَّلَاقٍ»؛ یعنی طلاق اصطلاحی در کار نیست. پس این طور نیست که معارض هم باشند.

پس «إِذَا دُلِّسَتْ»؛ یعنی اگر نگوید، برصاء است و نگوید. «إِذَا دُلِّسَتْ الْعَقْلَاءُ وَالْبُرْصَاءُ وَالْمَجْنُونَةُ وَالْمُفْضَاءُ» -

که «افضاء» را هم جداگانه طرح می کنند - «وَمَنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ ظَاهِرَةً». بیماری های دوام دار، زمان بر و مزمن را

می گویند «زمانه». «فَإِنَّهُ تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مِنْ غَيْرِ طَّلَاقٍ»؛ یعنی نیازی به طلاق نیست، نه اینکه حق طلاق ندارد.

روایت شش این باب «صحیحه حلبی» است - که مکرر بحث شد - آن جا وجود مبارک امام صادق (سلام الله

علیه) طبق نقل «حلبی» به صورت «إِنَّمَا يُرَدُّ» ذکر کردند که در صدد بیان قاعده اند. «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَ

الْجَذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ». <sup>۱</sup> اگر «عَقْل» از عیوب مختصه زن است و در کنار آن امور ذکر شده، این سبب اختصاص

آن عیوب به زن نیست که اگر در جریان فسخ زن نکاح مرد را، بخواهیم به «صحیحه حلبی» تمسک بکنیم و

بگویم این مخصوص به زن است، چرا؟ چون «عَقْل» در آن ذکر شده است؛ «عَقْل» ذکر شده، ولی آنها که مشترک

است. ذکر «عَقْل» که باعث نیست آن عیوب مختص به زن شود، مرد هم اگر این عیوب را پیدا کرد زن می تواند

فسخ کند؛ چه اینکه غالباً به همین «صحیحه حلبی» تمسک کردند در اینکه زن حق فسخ دارد در اثر «جنون»،

«جذام» و مانند آن.

روایت هفت این باب «محمد بن مسلم» دارد که «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» فرمود: «تُرَدُّ الْعَمْيَاءُ وَالْبُرْصَاءُ وَ

الْجَذَمَاءُ وَالْعَرَجَاءُ». <sup>۲</sup> این روایت به صورت «إِنَّمَا» ندارد، در صدد به عنوان عدد هم نیست؛ ولی حداکثر عدد است

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

و عدد مفهوم ندارد، مگر در مقام تحدید، بر فرض هم مفهوم داشته باشد با نصوص دیگر؛ اگر مفهوم آن اطلاق داشته باشد که تقیید می‌شود و اگر مفهوم آن عموم داشته باشد که تخصیص می‌خورد.

روایت ده این باب که قبلاً هم عنایت فرمودید این «علی بن موسی» مشترک بود، منتها طبق شواهد داخلی چون به وسیله راوی یا «مروی عنه» یا «کلیهما»، آن مشترک از اشتراک در می‌آید و معلوم می‌شود که ضعیف است یا قوی؛ این جا هم به وسیله راوی یا «مروی عنه» یا «کلیهما» ثابت شد که آن «علی بن اسماعیل» قوی و مورد اطمینان است. در آن جا حضرت فرموده است از امام صادق (سلام الله علیه) که «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»<sup>۱</sup> و ذکر «عَقْل» باعث نیست که این «برص» و «جنون» و «جذام» مخصوص زن بشود.

روایت یازده آن باب هم «ثُرْدُ الْبَرَصَاءِ وَالْمَجْنُونَةِ وَالْمَجْدُومَةِ قُلْتُ الْعَوْرَاءُ قَالَ لَا»<sup>۲</sup> در حالی که در «صحیح حلی» دارد که رجلی است که «يَتَزَوَّجُ إِلَى قَوْمٍ فَإِذَا امْرَأَتُهُ عَوْرَاءٌ وَلَمْ يُبَيِّنُوا لَهُ»، آن جا دارد «لَا ثُرْدُ»؛ چون رد در چهار امر است. این جا هم می‌فرماید به اینکه با «عوراء» رد نمی‌شود. حالا یک توضیحی درباره عیوبی که رد نمی‌شود - إن شاء الله - خواهد آمد. این روایت را مرحوم کلینی با سند دیگر نقل کرده است.<sup>۳</sup>

روایت دوازده این باب که «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» نقل کرده است فرمود: «ثُرْدُ الْبَرَصَاءِ وَالْعُمَيَّاءِ وَالْعَرَجَاءِ»<sup>۴</sup>. «جنون» و «جذام» و مانند اینها را ندارد و اینها را نمی‌گویند معارض. اولاً برای عدد مفهوم نیست، بر فرض باشد ضعیف است، بر فرضی که مستقر باشد یا «بالإطلاق» است یا «بالعموم»، هر دو قابل تبدیل به مقید یا مخصوص اند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۰۶.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

روایت سیزده این باب «تُرَدُّ الْمَرْأَةُ مِنَ الْعَقْلِ وَ الْبَرَصِ وَ الْجُذَامِ وَ الْجُنُونِ فَأَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فَلَا»<sup>۱</sup> که این اگر اطلاق است با تقیید، اگر عام است با تخصیص، نصوص عیوب دیگر مطرح می‌شود که این را مرحوم صاحب وسائل هم اشاره کردند، فرمود: «هَذَا مَخْصُوصٌ»؛ یعنی تخصیص می‌خورد، «بِمَا عَدَا الْعُيُوبَ الْبَاقِيَةَ»<sup>۲</sup>.

چهاردهمین روایت که آخرین روایت این باب است از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) نقل شده است: «فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَوَجَدَهَا بَرَصَاءَ أَوْ جَذَمَاءَ»، حضرت فرمود: «إِنْ كَانَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا وَلَمْ يَتَبَيَّنْ لَهُ»؛ اگر قبلاً نمی‌دانست و همچنین آمیزش هم نشد، «فَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ وَإِنْ شَاءَ أُمْسَكَ»<sup>۳</sup>. این «طَلَّقَ» معنی لغوی است، معنای آن این نیست که حق فسخ ندارد؛ به دلیل اینکه در روایت پنج آمده است «مِنْ غَيْرِ طَلَّاقٍ»؛ یعنی طلاق اصطلاحی نیست. این جا که فرمود: «فَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ وَإِنْ شَاءَ أُمْسَكَ»، این طلاق، طلاق لغوی خواهد بود.

این بحث‌های اجمالی درباره «برص» که مورد اتفاق است و اصحاب هم به آن فتوا دادند، روایات معتبری هم هست، معارضی هم ندارد و مفتی به هم هست. اما عمده همان بحث قبلی است که این چهار بزرگوار، چهار نسل فقهی را به عهده دارند، چهارتا فقیه عادی نیستند؛ یعنی مرحوم مفید، بعد شاگرد او سید مرتضی، بعد شاگرد او شیخ طوسی، بعد شاگرد او ابن ادریس، اینها را نمی‌شود گفت چهارتا فقیه عادی، هر کدام حوزه‌ای داشتند، مکتبی داشتند. حداقل اینها دو مکتب و مبنای مخالف هم داشتند؛ یعنی از مفید(رضوان الله تعالی علیه) نقل نشده است که با خبر واحد مخالف باشد، اما از سید مرتضی چرا! از شیخ طوسی نقل نشده که مخالف خبر واحد باشد، اما از ابن ادریس چرا! ابن ادریسی که می‌گوید دین را غیر از خبر واحد کسی دیگر بهم نزد و این قدر با خبر واحد مخالف

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

است؛<sup>۱</sup> چطور می‌بینید که در بسیاری از مسائل این چهار بزرگ چهار نسل‌اند، چهار حلقه درسی دارند، چهار مکتب دارند، اینها موافق‌اند در بسیاری از موارد؟! در همین بخش هم شما سرائر را ملاحظه بفرمایید می‌بینید مطابق با شیخ طوسی استاد خود فتوا می‌دهد.<sup>۲</sup> سند مرحوم ابن ادریس چیست؟ سند مرحوم سید مرتضی چیست؟ که این نیاز به یک پژوهش عمیق دارد. آنچه که فعلاً حدس زده می‌شود این است که مرحوم مفید یک شخصیت ممتازی بود، حلقه درس داشت، چندین شاگرد و مجتهد پروراند، فتوای ایشان مورد پذیرش دیگران بود، اینها در شرق و غرب آن روز منتشر می‌شدند و فتوای مرحوم شیخ مفید را که خودشان برابر آن نظر داشتند منتشر می‌کردند؛ این نسل با این روبه‌رو شده بود.

سید مرتضی که یکی از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم شیخ مفید بود، به هر حال از این شهرت نمی‌توانست بگذرد. این شهرت کم‌کم، کم‌کم صبغه «نفی خلاف» یا «اتفاق» پیدا کرد. مستحضری در این تعبیرات بزرگان وقتی می‌گویند «نفی خلاف» است یا «اتفاق» است، اینها هنوز به «اجماع منقول» نرسیده چه رسد به «اجماع محصل»؛ عبارت «شهرت» طلیعه است، «نفی خلاف» بعد آن است، «اتفاق» بعد از آن است، «اجماع منقول» بعد آن است، آن عالی‌ترین مرتبه‌اش «اجماع محصل» است. این بزرگواران از این شهرت فتوایی - حالا یا حدس است یا هر چه هست - تقریباً یک طمأنینه‌ای برای آنها پیدا می‌شود که حکم این است. در حالی که منشأ اصلی این فتوا استنباط شخصی شیخ مفید است، به استناد همین خبر واحد کرد، حلقه درس او این را تلقی به قبول کرد و منتشر کرد و شده شهرت، سید مرتضی هم از فحول این مکتب بود، او هم پذیرفته است، شیخ طوسی هم که از شاگردان سید

۱. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۲۰؛ «فهل هدم الإسلام إلا هي».

۲. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۶۱۲.

مرتضی است می‌پذیرد، این فضا را فضای شهرت محققه می‌کنند، کم‌کم به صورت نفی خلاف و اثبات وفاق و اجماع منقول و بعد هم خودشان تتبع کردند می‌شود اجماع محصل؛ وگرنه چگونه باور می‌شود ابن‌ادریسی که این‌طور با خبر واحد مخالف است، در غالب مسائل با بزرگان و اساتیدش موافق است؟! سرّش چیست؟

مطلب بعدی آن است که می‌دانید و مستحضرید ایران به دست «سقیفه» فتح شده است، نه به دست «غدیر» و این سادات حق عظیمی به عهده ما دارند، این سادات! خدا سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را غریق رحمت کند! وقتی وارد این مقابر می‌شدند - حالا حرم‌ها که حساب آنها جداست - این ساداتی که شجره‌ای دارند فلان سید است و فلان سید است که از حجاز آمده است، درس و دیوار را می‌بوسیدند؛ برای اینکه اینها ما را شیعه کردند، اینها ما را آدم کردند، وگرنه اجداد ما که از «غدیر» خبر نداشتند، حضرت امیر(سلام الله علیه) را نمی‌شناختند، اهل بیت را نمی‌شناختند. همه فرمانده‌هایی که وارد این سرزمین ایران بزرگ می‌شدند یا «تیمی» بودند یا «عدی»؛ دائم می‌گفتند اولی این‌طور گفته، دومی این‌طور گفته، سومی این‌طور گفته. اصلاً اجداد ما نام مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) و جریان «غدیر» را و آن واقعه تاریخی را نشنیده بودند. این سادات آمدند گفتند «علی، علی، علی»، اینها فهمیدند و شیعه شدند و بعد طوری شد که در شمال، در طبرستان - که به هر حال استان ولایی است - وقتی یک کسی می‌آمد می‌گفت که علی بن ابیطالب(سلام الله علیه) این‌چنین فرمود، همه با دست اشاره می‌کردند و می‌گفتند ساکت، ببینیم چه می‌گوید! همان کاری که ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾<sup>۱</sup> می‌کردند، همان کار را درباره اهل بیت می‌کردند، این به برکت همین سادات بود. این تهران بی‌خود بزرگ نشد، شما

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.



اگر این امامزاده‌هایی را که در تهران هستند بررسی کنید، کمتر از شهرهای مذهبی دیگر نیست، قدم به قدم در این شهر بزرگ امامزاده و سید آرمیده است؛ وگرنه اجداد ما «غدیر» را نمی‌شناختند و اصلاً «غدیر» را نشنیده بودند.

غرض این است که مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) این توفیق را داشت که هم بتواند از گذشته خوب فرا بگیرد و حفظ بکند، هم موجودی عصر خود را حفظ کند و هم زمینه رشد و شکوفایی اعصار بعدی را فراهم بکند. هنوز هم که هنوز است در بخش‌های ادبی؛ یعنی «نحو» و «صرف» و «معانی» و «بیان» و «بدیع»، در این بخش‌ها حوزه‌های ما وامدار کتاب‌های اهل سنت‌اند. قبل از صفویه وامدار اصول اهل سنت بودند، اصول این حاجب را می‌خواندند. مرحوم خلیل قزوینی (حشره الله مع الائمه علیهم السلام) که یک محقق بزرگ و اصولی‌دان بزرگی بود، او برای قبل از چهارصد سال است. گفت ما دیدیم طلبه‌ها و حوزه‌ها اصول این حاجب را می‌خوانند با شرح عضدی. این اصولی که تفکرش اصول اهل سنت است با آن اصول که نمی‌شود فقه شیعه را شناخت؛ یا التقاطی درمی‌آیند یا مخالف. من آمدم عُدّة شیخ طوسی را؛ یعنی عُدّة الأصول، این را درسی قرار دادم؛ اما دیدم یک متن موجزی است و این برای طلبه‌ها قابل درک نیست، آمدم این را شرح کردم و بعد این را درسی قرار دادم، خودم شدم مدرّس عُدّة الأصول، بعد کم‌کم اصول شیعه رواج پیدا کرد، بعدها معالم و مانند آن منتشر شد. مرحوم ملا خلیل قزوینی حاشیه‌ای هم دارند بر بعضی از کتاب‌های اصول؛ شیخ خلیل بن غازی قزوینی - غازی با «غین» و «زاء»؛ یعنی غزا و جنگ - این بزرگوار در سال ۱۰۰۱ تا ۱۰۸۹ زندگی می‌کرد؛ یعنی چهارصد سال قبل. گفت من دیدم که حوزه شیعه باید مستقل باشد، استقلال شیعه به مکتب اوست، مکتب او باید «إلا و لابد» به قرآن و اهل بیت تکیه کند، هیچ راهی نبود مگر اینکه اصول این حاجب را گذاشتیم کنار، شرح عضدی را گذاشتیم کنار،

عدة الأصول شیخ طوسی را عرضه کردم و دیدم این را که نمی‌شود بدون شرح برای طلبه‌ها درس بگوییم شرح کردم و درس گفتیم. این را این بزرگوار می‌فرماید.

در جریان «حجیت خبر واحد» شیخ طوسی در جلد اول عدة الأصول<sup>۱</sup> دارد: «فصل فی ذکر الخبر الواحد و جملة من القول فی أحكامه»؛ خبر واحد را می‌گوید مورد اختلاف است بعضی‌ها گفتند حجت است و بعضی گفتند حجت نیست، بعضی گفتند «یوجب العلم» و بعضی گفتند این چنین نیست «ذهب الباقر من العلماء من المتکلمین و الفقهاء إلى أنه لا یوجب العلم»؛ چون مفید علم نیست «ثم اختلفوا». تا به این جا می‌رسد که می‌فرماید من چاره‌اندیشی کردم. به هر حال قرآن کریم احکامی را که متعرض‌اند، حداکثر پانصد و مانند آن، آیا پانصد آیه درباره فقه است، یا پانصد حکم فقهی از آیات استفاده می‌شود ولو کمتر از پانصد آیه؟ شما ببینید شهید یک ألفیه دارد و یک نفلیه. آن ألفیه هزار حکم واجب نماز است، آن نفلیه سیصد حکم مستحب نماز است، این چهارصد حکم را از کجا می‌شود استفاده کرد، تازه درباره نماز است؟! این هیچ نیست؛ چون خود قرآن فرمود پیغمبر و اولاد پیغمبر اینها مفسرند: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾<sup>۲</sup> در سوره «حشر» هم فرمود: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾<sup>۳</sup> و حضرت هم فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»<sup>۴</sup> ما چه طلبی داریم؟! از این دو دوتا چهارتا بیشتر ما طلبی که نداریم. فرمود: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾، صریح است؛ نه اجمال دارد، نه شبهه دارد، نه مشتبه است. حضرت هم فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ». اینها هم قرآن ناطق‌اند، این طور نیست که حالا بگوییم اینها مفسر عادی‌اند. خبری که صدور آن قطعی، جهت صدور آن قطعی و منزله از تقیه، دلالت آن قطعی، این به هیچ وجه

۱. العدة فی أصول الفقه، ج ۱، ص ۹۷.

۲. سوره نحل، آیه ۴۴.

۳. سوره حشر، آیه ۷.

۴. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۶۴۷.

حاجت عرض بر قرآن نیست، این خود قرآن ناطق است. اینکه به ما دستور دادند روایات را بر قرآن کریم عرضه کنید برای اینکه ما ببینیم آیا حق است یا نه؟ این جا خود حق دارد می گوید، خود قرآن ناطق دارد می گوید، بله روایاتی که این سه عنصر آن قطعی نیست بله حتماً باید عرضه شود.

خبر واحد محفوف به قرینه قطعی بسیار کم است، خبر متواتر کم است؛ چون خبر متواتر باید در تمام نسلها متواتر باشد. در تحلیل جلسه قبل ملاحظه فرمودید الآن مثلاً یک مطلبی را که صد کتاب از صد عالم و محقق هست، وقتی شما یک قدری جلوتر می روید می شود نودتا، بعد یک قدری جلوتر می شود هشتادتا، یک قدری جلوتر عصر مرحوم مجلسی اول و دوم می رسید می بینید که چهل پنجاه تا شد. مرتب ریزش می کند تا می رسد به این جا که این صدتا کتاب می شود چهارتا کتاب، بعد معلوم می شود این چهارتا کتاب برای سه نفر است، بعد معلوم می شود این نفر سوم که شیخ طوسی است خیلی از چیزها را از صدوق یا کلینی نقل می کند می شود دو نفر. یک قدری جلوتر می روید می بینید که یک نفر است، چون کلینی و صدوق (رضوان الله علیهما) هر دو از «زراره» نقل می کنند. این است که وقتی وارد کتابخانه شدیم چشم ما را پر می کند می گوئیم این تواتر است! تواتر آن است که تا آن نقطه اصلی اش نسل بعد نسل، تمام این مراحل تواتر باشد؛ نه اینکه یک در بین بشود خبر واحد. خبر واحد در احکام فروع دین به هر حال قابل اعتماد است و خبر موثق حجت است؛ اما مشکل ما در مسائل کلامی و اعتقادی است، آن جا را چه کنیم؟! الآن شما ببینید در بحث «معاد»، در بحث «معراج»، در بحث «ظهور»، در بحث «حضور»، الآن صدتا کتاب هست یقیناً آن هم کتاب های معتبر، جلوتر که می روید می بینید یک کتاب بیشتر نیست. اگر اصول أربع مآه نزد ما متواتر می ماند ما هیچ مشکلی نداشتیم؛ همان طوری که بین ما و کتب أربعه تواتر است ما هیچ اشکالی در استناد این کتب أربعه به مشایخ نداریم، اگر نسبت به اصول أربع مآه هم همین طور بود ما

راحت بودیم؛ اما فاصله ما با اصول أربع مآه خیلی است. مرحوم میرداماد (رضوان الله تعالی علیه) در این اصول أربع مآه در *الرواشرح السماویة* وجوهی را نقل کرد، حداقل صد اصل از این اصول أربع مآه از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است. از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) گرفته تا ائمه دیگر (علیهم السلام) آن سیصد اصل است. اگر رابطه علمی بین ما و بین اصول أربع مآه تواتر بود، ما هیچ مشکلی نداشتیم. مسائل کلامی را که نمی‌شود با خبر واحد حل کرد، این مشکل هست. محققین ما اگر توانستند تواتر لفظی ثابت کنند خبر متواتر ثابت کنند از نسخه‌ها «نعم المطلوب»؛ نشد، قرائن حافه‌ایی درست کنند که این را از خبر واحد ظنی به در بیاورد بکند دلیل معتبر یقینی.

حالا مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در همان جلد اول *عدة الأصول*<sup>۵</sup> می‌فرماید به اینکه در جریان خبر واحد بین اصحاب ما اختلاف بود بعضی می‌گفتند خبر واحد حجت است و بعضی می‌گفتند خبر واحد حجت نیست؛ ولی می‌توان اطمینان پیدا کرد که خبر واحد حجت است. «و مما يدل أيضاً على جواز العمل بهذه الأخبار التي أشرنا إليها»؛ ما گفتیم اخباری که ما خودمان شرح کردیم چند هزار خبر را ما خودمان جمع کردیم - چون دو کتاب را این بزرگوار نوشته، تهذیب و استبصار - «مما يدل» بر جواز عمل، «ما ظهر بين الفرقة المحقة من الاختلاف الصادر عن العمل بها فإنني وجدتها» این فرقه را، «مختلفة المذاهب في الأحكام»؛ نه یک مذهب، چندین مبنا در حجیت خبر واحد هست. «يفتي أحدهم بما لا يفتي به صاحبه»؛ این اختلاف فتوا گاهی رو در روی اوست، یک؛ اختصاصی به بابی از ابواب فقهی ندارد، دو. «يفتي أحدهم بما لا يفتي به صاحبه»، یک؛ «في جميع أبواب الفقه من الطهارة إلى أبواب الديّات»، دو؛ پس این اختلاف هست. «إلى أبواب الديّات من العبادات و الأحكام و المعاملات و

۵. العدة في أصول الفقه، ج ۱، ص ۱۳۶.

الفرائض و غیر ذلك مثل اختلافهم في العدد» که آیا ماه مبارک رمضان همواره سی روز است یا ۲۹ روز هم می‌شود؟ «و الرؤية في الصوم و اختلافهم في أن التلفظ بثلاث تطليقات هل يقع واحدة أم لا؟ و مثل اختلافهم في باب الطهارة و في مقدار الماء الذي لا ينجسه شيء و نحو اختلافهم في حد الكر و نحو اختلافهم في استئناف الماء الجديد لمسح الرأس و الرجلين و اختلافهم في اعتبار أقصى مدة النفاس و اختلافهم في عدة فصول الأذان و الإقامة و غیر ذلك في سائر أبواب الفقه». بعد می‌فرماید که «حتى أن باباً منه لا يسلم إلا وجدت العلماء من الطائفة مختلفة في مسائل منه أو مسألة»؛ هیچ مسئله‌ای ما نداریم که همه یکسان و یکدست فتوا بدهند. بعد می‌فرماید که «و قد ذكرت ما ورد عنهم عليهم السلام من الأحاديث المختلفة التي تختص الفقه في كتابي المعروف ب «الاستبصار» و في كتاب «تهذيب الأحكام»». من چکار کردم در این دو کتاب؟ «ما يزيد على خمسة آلاف حديث»؛ من بیش از پنج هزار حدیث را که مربوط به احکام فقهی است در این جا جمع کردم. «و ذكرت في أكثرها اختلاف الطائفة في العمل بها»؛ در اکثر این پنج هزار حدیث اختلاف را بازگو کردم. بعد عمده این است: «و ذلك أشهر من أن يخفى»؛ اختلاف در فتوا بین فقها یک چیز روشنی است. عمده این جمله است که می‌خواهیم بخوانیم: «حتى أنك لو تأملت اختلافهم في هذه الأحكام وجدته يزيد على اختلاف أبي حنيفة و الشافعي و مالك» - به هر حال آنها سه امام اند، امامت این‌چنینی دست آنهاست، بعد از «سقیفه» امامت خرید و فروش می‌شد - می‌فرماید شما فتاوی شافعی مالک و ابی حنیفه، اختلاف این سه مذهب را جمع‌آوری بکنی به تنهایی به اندازه اختلاف علمای شیعه نمی‌شود، این‌طور اختلاف دارند! البته می‌توان گفت برای اینکه آنها باب اجتهاد را بستند و اینها باب اجتهاد را گشودند، چون اجتهاد که باشد اختلاف نظر هست، ولی این‌طور است. فرمود: «حتى أنك لو تأملت اختلافهم في هذه الأحكام وجدته يزيد على اختلاف أبي حنيفة و الشافعي و مالك». اما عمده این‌جاست: «و وجدتهم مع هذا الاختلاف

العظیم لم یقطع أحد منهم موالاة صاحبه» خدا فرمود: ﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾،<sup>۶</sup> این یک ولایت مشترک است. فرمود این ولایت را قطع نکردند با همه اختلافات علمی که دارند؛ وقتی از مجلس و مدرس بیرون رفتند برادرند؛ معلوم می‌شود این علم، علم آخرت است، خیلی حرف است! فرمود خدا ولایت جعل کرد: ﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾. این طور اختلاف علمی دارند، اما همه پشت سر یکدیگر نماز می‌خوانند؛ معلوم می‌شود آخرت است. آن علمی که وقتی انسان از مجلس درس بیرون رفت این اختلاف را به همراه خودش می‌برد دنیاست؛ آن اختلاف نظر است، اختلاف علمی است، چکار به مسائل ولایت مشترک به یکدیگر دارد؟! ﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾. فرمود: «و وجدتهم مع هذا الاختلاف العظیم لم یقطع أحد منهم موالاة صاحبه و لم ینته إلى تضلیله و تفسیقه و البراءة من مخالفته»، چرا؟ منشأ آن چیست؟ برای اینکه معلوم بشود که خبر واحد حجت است. این آقا از این خبر واحد این استفاده را می‌کند، آن آقا از این خبر واحد آن استفاده را می‌کند. چون اخبار مختلف است و فهم‌ها مختلف است، فتاوا مختلف است، هیچ کسی کاری به دیگری ندارد. این می‌شود شیخ طوسی! او می‌تواند هزار سال بماند که آن روز به عرضتان رسید یک روزی همین سنی‌ها جمع شدند در بغداد کتابخانه‌اش را آتش زدند، یک روز بعد از هزار سال در همین کنار مضجع ملکوتی امام رضا (سلام الله علیه) برای شیخ هزاره گرفتند و بعضی از علمای سنی از بغداد آمدند، همان‌ها که اجدادشان کتابخانه شیخ را آتش زدند؛ گفتند نگویید «شیخ الطائفة» که به شما شیعه‌ها اختصاص داشته باشد، بگویید «شیخ الإسلام» که ما هم در این فخر شریک باشیم.

۶. سوره توبه، آیه ۷۱.

غرض این است که این بزرگوار به این عظمت رسیده بود. ایشان می‌فرماید: «فلو لا أن العمل بهذه الأخبار كان جائزا لما جاز ذلك و كان يكون من عمل بخبر عنده أنه صحيح يكون مخالفه مخطئا مرتكبا للقبیح يستحق التفسیق بذلك و فی تركهم ذلك و العدول عنه دلیل علی جواز العمل بما عملوا به من الأخبار».

منظورم این است که با این کثرت اختلافی که شیخ طوسی نقل می‌کرد، آن وقت ادعای اجماع کردن! ادعای تواتر کردن! چگونه فتوایی که شیخ مفید می‌دهد دست نخورده به سید مرتضی می‌رسد، بعد به شیخ طوسی می‌رسد، بعد به ابن ادریسی که مخالف صد درصد عمل به خبر واحد می‌رسد؟! اگر اجماع شد معلوم می‌شود این اجماع، اجماع مدرکی است.

«و الحمد لله رب العالمین»